

نماید و از ظاهیه او در جای گریست پدرش کجاست
و او چرا تغییرش فقیهست دلیرش مراد الله در
برهانپور کوشه ریش این عای ما نور مجرب اند به
خبر از از وکیلین پر سپید و السلام سید قطب پسر از
ملکوکن آورده فهمیده مراتب متعین باقی و حال از
دقیر بخیشان گرفته بعرض رساند خانیفر و زنجب
بتعاقب پیعاقبان کفار باید رفتن بپای بند صوبه
دارای نایب گذاشتن مصلحت نیست مغنیان باید
باید کرد برای کوکب نایب کجرات با شخان و در کا
مکرر نوشته باشد مصحوب کر زبرد داران اچو کی
پاوه سار علی بدید و بشهر برود بلکه برهانپور را
چپ او بخپسته پنا دپایند برار و شرش صوبه

و کن با و غایت میشود ملازمت نیز در احمد مکر میسر شود
 برای مالواصبه دار مقرر باید کرد و بیشتر می رود
 برود و باز نیاید ^{ای بار خداوند کن} ^{و بجز علی و تحاریر} ^{و در درگاه و در کن} ^{و در درگاه و در کن}
^{از خطای} ^{و در درگاه و در کن} ^{و در درگاه و در کن} ^{و در درگاه و در کن}
 اعتبار را نمی نماید از دست مکر قشای میسر شد پس او
 برود تا بجرایان او متعلقه و غیر متعلقه از سر و پا
 و بر پا نور بخت اضافه خواهد رفت اگر این کار
 بعد از او شود اضافه و سه بندی بخت در ضرر
 تجویز نماید که منظور میشود ^{و اگر خواهد خدا ای بر} ^{و اگر خواهد خدا ای بر}
 گفته شد مکر پس تصنع اوقات خراب این است
 کالسر باید کرد و باقر خان را با مکرار سوار پانصد
 از بد رقه خزان که رسیده بفرستد حکم بخشی تن بر باد

تغیر نمی شود مدعیان منقیر را مقید کنند یا ضامن گیر
نوشته می رانند تغییر شده و دیگری ای شکاری
تعیین شده و هرگاه با و اعتماد نباشد بر تعهد او
چه اعتماد و موضع قضیه شاپور و اچما پور از خالصه
شجوه فضایل خان فاضل خان طاهر استن شایسته
نی توان گرفت در پرکنه ماجر و دو جامه که در وجود
اوست یا در حال شترک بدید و موضع لونی آسیر جاگیر
کیت نوشته بفرستد شیخ منظور پسر ملا عباس خیر
قاضی نصیر است مرد فاضل منروی چه نویسد و
از که نویسد و بکه نویسد تا آمدن منزه زنده علیجا
در خجسته بنیاد که با حمد نکر نزد کیت بالفعل نام
ضرورت در خاندین و دتنبیه شقیانی سرو

سر دار بکند. آنچه نوشته بودیم عرضه دشت کرده
باشد مگر بنویسد و پیار علی بدید که بسرعت بفرستد
موافق و منخط اگر نقل گرفته باشد او نیز بخان بنویسد
والا نه در از یار علی گرفته مطابق آن حسب حکم
برگزارد. از نوشته خان بهادر خلاف این طایفه میشود
نه خدمت و نه همراهی که ما در دفرود هست در بجانب
با و مقرر خواهد شد. نوشته بودیم که دیو درک و ایلور
سرکار سپکر صوبه پچا پور کجاست چنانچه جمع دارد و قلعه
خام نخچه دارد و یا نه جواب میدی چه باید کرد و چه باید
نوشت. آشنایان حال امنیت ای بر پیکانه با خیال
رفتن و گرفتن قلعه معلوم پس صد رالصد و رز و
برود که او را در خیر گذارسته خود برود. اشعار مولو

مغوی قدس سره بعد از نماز فجر مطالعه نمایند
 تا خطی و غیره پابند حقیقه مکتوب الیه و مکتوب منه
 پوشیده نیست اما حفظ مراتب لازم از سی هزار و دویست
 مهرسم که زبرداران ببردند سرگاه طلبت چه دوا
 پیرون چه اندرون چون محرم خان ^{کرانه} و کرم و عیسی و ای
 بخت است بتفصیل باو باید نوشت پروانه دهبوی
 کجرات بطرف خان ادیان بخشی تن بخان مسطور بگوید که بر تو
 یافت یازده حضور و اما دوا منصب یافته و تعهد خبردار
 پس آن که از ام ولد و خرد سالند کرده بحضور پایند
 راه کم کرد با معذورند شاید سهوی شده باشد با
 مشرفند زند عالیجا و خود بیرون قلوبنا مرض نماید
 بر دوازده موجودی سلیمان خان تمانه داران ^{در دلیلی}

میشود بلکه سه پسر را اینها فرمانرا پیش منجان بنه
تا او مصحوب اینها و کسی از جانب خدمتگاه داده بحضور
روان کند دیوان پستقل مرسته صوبه و دیوان زند
زاده است سرطور اصلاح و نسب و کفایت اقربان
برضا مندی و استصواب ناظم بکند علاج واقع پیش
از وقوع باید کرد و بتجویز ایشان گذاشته شده
اما فوجدار سپاهی عامل است در پستی باید فرستاد و
چو و پیری با سلوک دولتخواه آبادان تعیین باید
کرد کار فضل خانست کشته ای کلان که با دختر امیر
خانم حرم و رابعه خوانم دختر نجیبی می آرد در پیش
است ^{اگر خواهی بدی بر} الله تعالی برای این کار خیر چندان خرج نماید
همراه پسران از خان بفرستد که بدو القار خان

و او بفرزند زاده رساند با حسیاط و اسوده ببرد
 سازیم قیمتی داده شده چون از خطر ناک میتوان
 فرستاد و الا عطر مایت از دفتر خانسا مانی نوشته
 بطلبه امیر الامرادر برابر آنچه با و ارسال داشته بفرستد
 جاگیر متفرقه وطن دار و غیره بسیارند و تختک
 بسیار میوز و ایشان جهت درخواست نقد ده ماهه
 بگیرند از خزائن بکالایا بر چکله انا و غیره متعلقه
 اندیشان تمهید چنین چنان از کمی حاصل و تصرف مقصد
 شنیده می شود و علیک هذا الاعتماد و علی البعده لا غمضنا
 بسید مطهر چتری نوشته شده سید دیده و دایره
 راضی نجات و ظلم نخواهد بود اما فقر و علم رسیدن
 و رسانیدن مشکل الدین النصیر ^{سید} سعدی

روز پند مردم بایکویید و خویش کند کوشش آدمی را
 خشیه بغیر از خدا تعالی نباید اللهم انی استعینک فی کل امر
 که ما نسیم پس از برشکال پراشکال نخبسته بنیاد می آیم
 پایدار است ^{بکر خواجه خدای برتر} الله تعالی شمار وید اما برشکال پراشکال
 در میانست و سپیدار خان از جانب سهند و الیه آید
 بامردم صوبه و غیره می آید پشته برای نیات نوشته
 شده بود و عرضه داشت کرده باشد سید عبد الوهاب خان
 زمیندار و سپاسی بر پانپوری نقشی هم دارد عدم
 و وجود مساوی برود برود و زود باری آنچه آورد
 میر و لا اله الا الله اصل پر سیده و بعد از تخص کو توان
 روپنجان کرده اند از سر برآه خان تفسار نماید در
 خانه مورث بنمی طوفانست تیغیر و تبدیل نمیشود اگر

پاسبانی باشد دیوان بعضی ساینده بدید بر تقد
 طلب حلال با اینحال فوجدار برخواست می آید و نام
 او پست تا آمدن فوجدار حال آفت سماوی و آری
 علاج نیست آن ^{بدست خداست} ^{و شایسته اند} ^{فوجدار است}
 جاکیر ^{بدست خداست} جاکیر و ار محال جدید است اما نه و نحو
 تحیف جاکیر خوب باید داد از مواضع خالصه جوئی و از
 اختلاف نشان منزه اند از غر علیجا به نام عامل شاهجهان
 پوزیر محبوب و کچوکی و کرز بر دار بار و پخت می
 دیوانی بنام خیر اندیش خان ناظم الہ آباد و غیر ما بهر
 سکه جدید خوب است اما پس حقیقت که از اسماء حسن
 نو و نه نام است دارد و تعظیم و تکریم اولیت ناظم
 بالوالتعین باید کرد و مغرول طلب حضور اول عالیجا

نائب نصر پستند والا دیکری چن قلچان هم از صوبه
 پجا پور پست یعنی است نام چید کن نویسد محمد صادق
 نام میره ملا احمد مرخوم که نائب فوجدار احمد آباد
 بوده است از جانب بن الدین علیخان نصر پستند
 جاگیر در طلب حسابی باید داد و کذا شتن و گرفتن نشود
 در غیر ع پجا پور یا کرناک حیدر آباد بدید
 عرضه داشت خوانن فرستاده می شود پنجک
 سابق و نائب پستند معزول نوشته بود که
 ده سم بدو دفعه در طلب احشام که ملکها میسر
 باید داد و ده می شود خان بخت در چن چه میکند
 رفته قلعه را بگیرد و سر کس را خواهد تیغ کند و بجا
 او دیکری از همراهان خود تعین کند یا از حضور

بطلب چون طلب حضور شد چه خوانده شود لیکن
 نقل فقراتی که درین باب اندیشه بفرزند زاده که از این
 برآمده بسمت که کون می آید بفرستد بهر حال
 از افاده نیست پدرکش عاصی اگر قید میزد و در
 قلعه دارا بخلافه و مظلومان مجبور پس از قید ظلم خلاص
 کند و بهر کس اضی باشد بسیار و سرافراز خان را
 با سرامان که از بخار قه مش خان نصر تحکب باید فرستاد
 و زون چنانچه ای کفار از ملک قدیم بعبد
 نصر تحکب باید کرد و آمدن بجنور پس از آن کار
 بخرد سالان نادایان قاده احمد بن علی کل خان چه
 توان کرد مردمان اینند بجهت حال آنچه باید کرد
 و ممکن باشد بجهت بختگیری صوبه بنیم خان و فتنه کار

بقاسم علی خوش معتمد خان که سوانح نویسن بود و رضا
جو خان طلب حضور رسید علی هم پایدار اما در نیت
دیوان با دشمنی برای کابل باید میخواستیم بفرزندان
نبویسم که چون شما شارسج قلعه بی شاهکده که گرفته
بوده اید گذرانین اید این مکر رست نمیکرم و از فرزند
زاده بخت در چون در یساخت گرفته نشد اما از
والا جاده وجه و چینی است فراموشکار فراموش شد
سرفراز خان هم میخواستیم همراه او بدیم اما
چون بوزن چنانچه بی کفار چپایی بی سرو
سامان مستر شده برای بد رقه قافله خسته
بنیاد در احمد نکر باید که باشد بخانه عالم محال خاندیس
تغیر شد مثل ساوده و بیجا کده باید داد و محال مالوا

بحال باشد یا شش و دوم امتتار شیاطین فوای است
 چهل هزار طرف میراثش و همین دست در پیش و بی خان
 غیر و زنجک و همین دست در در خانه پس که از نوشته فرزند
 زاده غیر معلوم کرده هزار زانغ یک کلونج خوب نوشته
 الحمد لله صلاح و قابلیت اولاد محض فضل خدا و اوست
بسم الله الرحمن الرحيم
 و در خست با طم صوبه دیگر و دیگر و یک مجلس باشد خلعت
 باینه آستین و خمر مرصع نصبت و سه پندار با کل و
 علاقه مر و ایدید به قبض دلیل ملک پیش قاضی القضا
 بحضور آمده دعوی کند تا مطابق شریعت غراحت
 حق کرده شود و قلعه دار و ناظم را از مراحمستید
 عبد الوهاب منع باید کرد و خانفیر و زنجک تنه نیارا

بعد از خود گرفته تا دیو که در دایمونی اگر برود چون
 و صوبه بعضی ده اوست و آنجا افتاد حشرات
 ارض است پشتری تواند رفت و معذور است آنچه
 بر مراد بخش در جنگ برادر کلان گذشته از شوم
 افعال و اقوال بدستگاه بود و تقدیر را تدبیر
 فوجاری مولود بر بدستور سابق بکلیانک سید ویر
 باید داد او هم ملتمسات نوشته پیش امیر الامرا فرستاد
 فوت فوتیان هر دو سال عجب نعمتی است و مصیبتی
 که اجرا خرویی باقی دارد مصیبت نیست بهر حال چیزی
 باید نوشت ^{و بعد از آنکه ما از خدا می خواهیم} ^{که در حدیث آمده است که هر که بگوید}
 معاذ باید فرستاد و برای دفع امراض طاهر
 و باطنی در سحر و دعای اجابت مقرون وقت نمایند

ضعف و فقر و عجز مآد پسته در دمار احم و وادسته
 امیر خان بحضور سپار و صدر الصد و رمد و معاش
 مقرر کند ^{برای صافی حسد و در سئل غدا پودی در وقت} و رسول الله علیه السلام معظم مکر آنرو
 در یاست و از مدتی جاگیر و قوجدار یابنها معلق بود
 و زور طلب است ظاهر اقوم پینبل و منفه مقرر
 متوطن آنجا نبذنی زمیندار یا مالک پس عمل آنجا نخواهد شد
 جواب شد که قصینه زمین به سرزمین ما آمدن جبارت
 موقوف و مخفی و اظهار اصلا جائز نه ^{مرکز جبر که بجهت بزرگوار}
^{از شد بر پیشانی از وضع وقت} است ^{باز شد} اخبار گذشته بعضی رسیده است
 اگر مطلب عرضی جواب طلب باشد بعضی رسانده خود
 سال قایم بغیر محبت حال مراتب بخشی دوم بعض
 رسانده متمس اول شاید شونده دوم غایت الله خان

بفوجدار بنویسد که با جمعی از بجنور رساند خود پاید
یا جمعی همراه داده بفرستند با بنویسد که چنین حکم شد
باید رفتن پاید خوب تر و دمنود آفرین بسم الله
داده میشود که فاضل خان ملا علای الملک حقوق خدمت
بسیار دارد و کسی از و نماند و رفتن بخت بنیاد خود
موقوف شدن دیگر چه مطلب چه کار زود برود و بلا
و کینان کوش نباید کرد و ظاهر اسفارش حاج محمد
علی خاست و خود بخشی دوم با فرزند زاده بود شاید
دیوانی لشکر خان نصر تحکیم باشد و بر مرتبه
تغیر و برادر محمد کاظم اضافه پنجابی و سوار و او طلب
شود و بخشی دوم تحقیق مضمب حالت او را از صفویان
پرسیده بعرض رساند چون میرانش خدمتی با فوج

تعیین شد آمدن ذوالفقار خان در بهادر که از
 احمد مکر با قافله ضرورت سرانگشت از خانرا در خجسته
 بنیاد بگذرانند اگر باشد و توان کرد چه مضایقه
 بدیشان بگوید که اگر پانزیر که سابق خالصه مقرر
 بود خالصه شود و بجا گیر داران آنجا شوکانا و غیره
 محال سرکار بخیر و صوبه خجسته بنیاد یا از پایبانی که
 ناکت پیاپور و کلکنده توان داد و تحفیف هم بدید
 فوجداری جمون بنام منعم خان انعام شتاد لک
 مراتبش بفرستد تا بر سواران اضافه داد و شود
 و برای نیابت همین پور خواهد داد و بجزد و بنویسد
 و بنا کند نصیحت نماید اما ^{در کیشای کریمیت} و اینا و اگر فوجداری
 با مجد خان و بخشیکری واقعه نگاری بکلی تا به سوتنا

شود بهتر است و شاگرد خان طلب حضور برای نواختن
 نوبت بگویند که بدین طور حضور بعد نوبت
 پادشاهی میخواست باشد هر کسی بخواهد نوبت دست
 دیوان هم رشید کار طلب او و خان نزدیک و
 آشپز هم دلخان که بودندش آنجا خوب نیت هم خوب
 جهات فهمیده بنویسد تا فرمان طلب بنام خدا بنده
 خان بنده و شرمند بنویسد مکرر بنویسد که پیش از رسیدن
 ملتزم با عرضیه و اجتناب سماعی اصل احتیاطا چنانچه
 نوشته ام و نقل هم بنویسد برآمدن اندر نجیب
 کشتی قناعت بکند باید زود بر آورد و خود بایست
 فوجداران و جاگیرداران حمیت اغراض و مساهله دارند
 و هر چه بدست پاید غنیمت میدانند تنها بنده

با ستی کام باید کرد قصینه زمین به زمین آنچه مصلحت دانند
 باتفاق بکنند رایات عالیات ان شاء الله تعالی
 اروانه بهادر که میشود موقوف کند و از وکل گرفته
 بامانت بجا دارد آنچه انجام گرفته باشد با و بنویسد
 که بعل آورد یا زیاده ازین پس از ان تا تپان خان مقرر
 فرمان عطا یا بدین نقل این شش پسر فرزند زاده
 بهادر بنویسد که ازین فقیر خبر بکنند و دعا بطلبند و
 نور مؤمن شفاست آب پس خورده او بخورند از روی
 حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم ثابت شد شک
 اصلا نیاید و زنده از نظر بگذرانند پس ابو الفتح هم بجایست
 کجاست و با کیت در چه کار است بکاری بقتلار
 میکند کابختیان چرامش من باید فرستاده خود خوانده

آنچه نوشته بهر کس تعلق دارد با و بگوید که بعضی ساند
 امان الله خان با جزانه رفته یا انجاست اگر باشد
 با جمعی دیگر از مردم جلو د نوکران عالیجاه و کاکم بخش
 تعیین شوند بدو القادر خان نویسد که مکتوب رسیده
 بطلعه خاص در آمد با این خبر باری خاندیس که نوشته
 بنایت بختیاریا و آمد خزانة وقافلہ از کلمات
 گذرانید جمعی همراه داده میسر پستاده اند جمع سر
 پرکنه بعضی ساند از تملک و کن که وطن و پست میتوان داد
 موافق سخاوت جمعیت ندرند الضم و است ^{بسیار} ^{بسیار} ^{بسیار}
 بالفعل شده تا رفتن با کبریا با دشمن شود و سرفراز
 خان کنی و پریشان بنایت ندرد و خان عالم من نصر
 ماند و عوض او را و ولایت با نجا تعیین شد حقیقه

اخذ و جرمیترش که از سلیمان خان کشتن او گرفته از
 نقد و جنس اگر راست باشد فکر بر صحن باید کرد و الا کاین
 خان خوبست بجای او فرستاده او را میطلبیم بهر حال
 حافظ از اسپان میث و بمقتضای شریعت باید تحویل
 کتبخانه و قیطان و غیره که بسمه پانور آمده زود
 بفرستد سابق نیز نوشته شده و بناوان آنچنان
 روزی ساند که دانا اندران حیران گانده و ان
 بعد از آنکه از خدمت پادشاه برگشته عاقبت
 بشمارید نعمت خدا بر شما را تا شکر از توین کثرت کار
 بخیر و از مکر نفسانی پناه او تعالی خدمات متعلقه رشید
 خان ابهم همه موافق ضابطه و معمول هر انجام
 نماید و آنچه برای میطلب است رشاد باید کرد بکنند
 اسد خان بعض ساینده در ضو به حیدر آبادجا

بدید از پای باقی یا وارجه دوسه محل جاگیر نزد یک قلعه
 متفرقه بفرستد پانصد روپه از صر فخاص بنام خود
 قرض چینه بکیرد و بیکم بی نوکر بدینا حوا پیش
 بحال بیاید و تعالیٰ صحیح الله تعالیٰ ان شاء الله تعالیٰ
 حضرت قزوینی روز چینه مالش الله
 استعان روانه انصوب میویم تانر و رخا
 مسطور مشکوکل علی العجای نصیب روانه ملک پور
 میشود شماسم زود بر وید چینه که جمعیت خوب
 آورو و باوئی آید تقسین شمشه نکا دارد و اصنیه
 علیم داخان که طلب حضور شده و میرخان و
 مرحمتان عقیدت خان متضدیانی که مانده اند طلب
 اصل باید کرد غیر متوطن و سجاده نشین باید و درج

آمد و رعایت مید بخاوه شین معذ و دست بجهت
 با نچا آمده بود و دیده شده بصدر الصد و برگوید که دیگر
 بنظر نرسند سند بجالی انعام راجه چسنگ نه تا مکر
 حکم نشود اگر داده پس بکیر و حقیقه قلعه طامسیت
 کجاست و چه نفع از استحكام و قلعه دار کیت و از
 نماندیر چند کرد و مست بر کوه یا بر زمین طامسین سیما
 خوب متدین تعریف و میکند از پسر اعتماد خان هم
 احوالشن بر پد و بکیر هم و کلا تا بجران سورت انچا
 خدمت را خوب کرده اعتبار مضب است معتبر
 در زمان پیش کم مضب هم بوده اند محمد مومن هم
 و قفست ما درین تنفسا ر شخرت نباید اشجاره کرده
 خواهد شد ان شاء الله تعالی و یوانی صوبه بجالت

خدمت خود با استقلال بگذرد چون یوانی مهین پور بنیم خان
 مقرر شد و درین ابواب باید نوشت اگر بخشی بود
 هم باید کرد بکنیم قسز مکر و خل کز ناک پچا پور و صر
 پچا پور است خدا بند و خانزاکاری نیست سیخا ترا خاتم
 فرستاد و فقه امتی مال آمد اما مال الله الطماع
 کرد و صاحب است بیل کرد و بانی بیل و سون و سون
 پانصد بد خزان او برساند عبد الوهاب پناست
 خدمت یافته میر و دتمه چون مطالبه و محاسبه جایگز
 داری و ز ریت مال است بخزانه عامه بسیار
 اگر مهر مکرده بگذرد که بعد اصلاح مهر خواهد شد و اگر
 مهر شده پیش غایت الله خان تجویر فاضل خان است
 کند و جاسی که شوان ساخت از سر نوید بدیجین خان
 بهادر نوید که مطابق شریعت غرامیصل و بدیا

بقاضی القضاة رجوع نماید خدمت دیوانی بادشاه
 باستقلال کند که سبب ترقی اوست و با فتح الله خان در
 بحکمیت عمل نموده از دست او کار گیرد میانہ رود
 در همه کار نیکیست پس ^{بیشتر} کمالی عاقلانه و آجیا و کیمیا خوا
 بودیم آخر معلوم شد که حدیث شریفیت نوشته
 بودیم که میر احمد خان از حصن تنسپین بچایان بر
 آید خود بیاید و پنج هزار زده زده از صوبه برارد و کولیا
 و بهیلان که متفق شده بودند با اینها تنسپین واقع نماید
 یا خود برود و فرمان صادر نمی شود رای العلیل
^{بجای} شایسته ^{بجای} فی الامر تمام شود و حرف بزنند
 تا که ام خوب آید حاشا که برخلاف فیروز جنگ که از کجا
 بجای با اینحال پسیده کمان کفران نعمت که دو کفر

کرده شود و تعارضات با قضا اما بهتر از هیچ با باید این
 مرد و کج هایت اند خان ^{از روی شکر آن بیت و} ابرو غم سر بر آه خان و یلتر
 یقینک ^{نیکی} فی کل ^{در هر کجاست} فاضلخان مفتی با اتفاق
 شدت صدر و اگر صدر الصد و رشفایافت بهتر
 خوبت بشا مزاد و بنویسد منم متعاقب میر
 در مالوا علیم و ناخنا از بر با پور طلبد و بکذا زند و چنگ
 برو و خان عالم در بر با پور باشد تا آمدن نجاشان
 بفرزند عالیه بنویسد که خان عالم را بحر در پسند
 نوشته بر با پور بفرستند و بخاند کورین بنویسد
 که زود برود و در صورت برای همیر فکر دیگر باید کرد
 بعالیه بحال فایب آنجا باشد او در پنجاب باشد
 الحاکم ^{بیت و بعضی} باید رفت با کسی شناسی نمیت

پور باید پستور سابق با آنها متعلق باشد اما رفع بدعات
 و منیسات و مسکرات لازم بل الزم چاشته خوار حرام
 مردار و خیل بودن کسان کو توان با هم خوش خورای مشایخ نیست
 اینمقد مات را بناظم معزول میتوان نوشت اگر چه محرر
 هم معتمد است از اوضاع معیشت و تکلفات و تنعمات
 و ترک واجبات نیز میتوان دریافت معاد و آینه
 اینمقد مات بدون ثبوت از قسم غیب نیست
 اصلا از نوشته واقعه نگار و سوانح نگار ظاهر شد
 و علم غیب خاصه عالم الغیب است بلکه همیشه خلاف
 بعض سید قاضی اگر بدانند کی راضی باین آید بود عرض
 گوشت استخوان گذاشتن اگر چه همه کدشتنی و کدشتنی
 آما... از دو پر کنه که میکند ازند

یکی را بگیرد و یک پرکنه از مالوا بجا گیرد و از نشان بدید
 والد و ماجده آنفرزند زاده را با سپرده و بحق کتابان
 سجانه سپرده ایم نماز تراویح خوانده باشد که عجب
 نعمت غیر مرصفت اگر چه خاندن کو خلاف نخواست
 اما اسکات می علی و الزام اول لازم و ما آری ^{نقص}
 ان النفس لا تارک بالیاء ^{ان النفس لا تارک بالیاء} ^{ان النفس لا تارک بالیاء} ^{ان النفس لا تارک بالیاء}
 که هر نفسی از این دنیا نرفته دست پادشاهی نمی پذیرد و این عالم را
 جاگیر آنچه طلب باید داد بدست آنهاست که بناید
 داد و ساسو هم راضی بودند که آنها نیست ظاهر بود
 که رعایت حدیث عهد و خطاب خانی پدر لازم داد
 مگر بایستی عرض کرد و المعذرة ^{مگر بایستی عرض کرد و المعذرة} ^{مگر بایستی عرض کرد و المعذرة} ^{مگر بایستی عرض کرد و المعذرة}
 و صد عیب چنین گفته اند نائب میر بخشی دیگر می
 تعیین کند که زبرداری هم با و بود که باقی

فرمان پشور مفت رطلیده بد بد سابق بطور عمل آمده
 وقتی که نورالحق و فخر الاسلام سپانید با کماند و در
 اصلاح حال اسپتال آنها بکنند که بخاطر جمع
 بندر بد پشور سابق کوتاهی کرده تجارت مشغول
 باشند که بر تفتیر ترک فساد و کوتاهی اندیشی نقصانی
 با آنها نخواهد رسید. اضا و منصب غایت خطاب خود
 نمی شود اگر خود چیزی خواهند بد مند و الاصادق
 محمد خان که نوکر قدیم مر اجدان ایشانست مقرر کند
 بقدر معتمد و رسمی باید کرد و مغلانرا که آمده با همراهان
 بخجسته بیاد میفرستیم و مردمی که آنجا گذشته
 بطلبد و از مرد و جاجبر بگیرد و خوبست مرا این بخشیدن
 نوشته بفرستد و فرمان بخط خاص منصوب و مغرول

نوشته میشود و انشاء الله تعالی در فرمان فرمان
 تفصیل این قلاع در فردی بنویسد که از قلاع
 آنچه تواند در بنویسم گرفت محرابت خصوصاً لو بکده
 که قلعه قدیمیت قلاع گرفته امان الله خان دیرین فرد
 نیست نزدیکتر است از رود را و غیره زمینداران هم
 استفسار نماید امان الله خان قنصت بدستور سابق
 بناظم حیا پور مستر را باید کرد و سهولت اینکار پیش او
 و شوار است و اضافه بسیار نماید و او بگویم
 بناظم باید و با اتفاق قلعه پیر و انشاء الله تعالی
 التماس سخای ماصواب آقا یک در وقت کار عمده
 بنفرزند غیر حافظ فرموده میشود و خوب نیست و صرا
 مطلق خواهد شد و در دیوانی خطاب اضافه

خوبه اید یافت ^{علی} داشت پسر و دم ایشان محسن
 فیروزمند مفت سراری و دوشنزار سوار میشود و ضامن
 و انعام دیگر حاجت نیست که نماند پچا پور هم بان غیر
 میشود و فوجدار و دیوان کفایت خان اضافه بان غیر
 مغرولان باید دیوان نائب فوجدار باید داد و بدید
 برداشت و محاسبه جایگزین داری برادرینی دیده مایه
 بسیار از توجه فرستاده و یا نشان معلوم شد دولت
 شخواد حال فاما آمدن نظر گذشتن بدفعات برادر
 نصف شخواد با آنها و نصف در اضافه بای حال ترک
 واصل مناسب ملک قدیم از پشت دیوان درست
 کرده بفرستند میگویند بر سر دست و داد و دنان
 سردار و نائب فوجدار که نماند است از خان بفرستند

پرسیده بنویسد و مستزکر داخل چا پورست کرناظم
دارالطفر ادا کند چه باید کرد و بکله باید گفت آسمان
دور و زمین سخت ^{خشنه و شرم} ^{بقتی اند و ز غائب کرد و بخت} ^{بخت}
تکالیف مرجه خواهند و هیچ جا نخواهند و کار
چنین شوار و عاقبت در پرده غیب شود و نشود ظاهر
بجایان عایت بسیار باید کرد نیاز خانم برای نیات
فوجداری خوبست زن بلا مرده بلا اگر در جواب
تاخیر شدن باشد آنچه از پاسبانی جایگزین داده
منظور از تعمیر مردم تعینات آنجانی توان که عوض باید
داد و پاسبانی در ضوابط نیست و بلی طلب حرامی آید
و قلعه را چطور چکم میکند و برای دار و علی تو بخانه
دکهن و میرانش راضی نیست بجای خود باشد صرفاً

پنهان نخواهند داشت و از بهی آنها معلوم خواهد شد
 بدیوان کجرات نیز بنویسد بختبگوید نظایر
 کلبه ملک اول هم در فوجداری او و پدرش بوسیله
 غزل پادشاهت اگر بی تقصیر باشد منظور والا و دیگری
 بنفرستند سراج الدین که دیوان بار بود پست پسر
 اما شایعتر خودم که بحضور آمده و دیوان خاندیش شده
 و اضافی یافته هم خوبست مقوله وکیل مجبول نامعقول
 شد کردن بضایه زیاده بههوانرستم برآمد عمل کردن
 بی تاقل و دراز برای خوبست برای همین مکرر گفته شد
 که احتیاطا مکرر بعضی ضایعات دیوان بجد میخواهد
 بدایت اندر که میخواهد چون خدمت میرسامانی دارد
 و آن مخلص میخواهد که بنفرستیم بنفرستیم اما بی دیوان

کار سرکار آن عزیز که کار پادشاهی است ملتوی بی نظم
و نیت میشود اگر چه وزیر خان حسیب میراندیشخان که چطوری
می آیند و کی می رسند و خدمات بسیار دارند بسیار
عدم اطلاع میخواهد اما دیوان باید کرد چنانچه پس از
که قابل این خدمت باشند نوشته بفرستد بناظم حال
حکم شده و بالتفاتی خان حکم شده که عمده خود را بدو
انحلافه برساند رعایت شده اگر او هم برود و دیگر
داده شود نقل این نوشته بدو و الفقار خان بفرستد
اگر ضرور باشد نائب خود و دیگر را بکند و این خدمت
اصالتا با او باشد فوج خان فیر در جنگ سکین
فوج شما اگر چه کست اما موجود می مردم خوب
تعیین اند سر کس که دیگر نخواهد پیکر دایم خان سلیمان

خان نوشته شده هم خونیدی اینجا و یکی اینجا تعین
 قدر بکند بالرائس العین اما پسیدن رسانیدن
 تا جری معتمد صادق القول باید چرا تصدیع خود و دیگران
 میدهد سالیانه در دار الخلافه داده میشود و بعضی
 خاطر مانجا باشد فخر زنده عالیجاه رخصت مالوا
 و فرزند عزیز محمد کا بخش به پجا پور بنا بر استغفای حق
 قلیح خان بجا در تعین شده اند سرفراز خان را
 میفرستادیم بیمار است اگر صحت یافت میفرستیم
 سرکاره از رفتن چنانکه توانستند از کدز گذشت
 از رفتن شهاب طریق اولی از اینجا فوج میتواند رسید شاهر
 بهادر مامور شده که براه سورت زده زده بیاید
 غفر پر میرپند انشا الله تعالی باتفاق فاضی

شد جرمه من از بدل من مجسم و مال که قلوب
 بآن میل است گرفته ام تقصیر ما خیریت آنها درین است
 که بوضع فقیری باشند دنیا رفت میروند تا نگاه کرده
 رفته من در حبس و صیغرم و مردم را فریفته ام
 بفرزند زاده عزیز خواهد نوشت که اگر چه میر احمد خان
 که بخشیکری واقع نگاری صوبه مالو ابا و مقرر شد
 مقیم است اما ضابطه نیست که دیوان واقع نگار
 و سوانح نویس از یک قلم و با هم خویش باشند بمنعم خان
 بنویسد که از عمل و دیانت و خیانت او بی تعصبی
 بنویسد ظاهر اشتهر گفته بودیم که باید اگر نوشته
 نوشته والا بنویسد که اگر آنجا فساد نیست بیالاک
 که است آمدن مایه گذشته باید و برود والا لایک

رسول نکر یا پرستی که جاگیرت دیدم پدرش باشد بحال آن
 و در گرفتن و گذاشتن آید که سرحد را ناست و فوج را
 پاسبانی باشد مختارند بحضور باید آورد که نیره آقا پیک
 قدیمی قیدیست و آنچه از و بزرگوار گرفته اند و پس
 و باند کز بر دارفته سار و کلا و ^{بیشاید} ~~بیشاید~~ را بخاطر گرفت
 و ^{بیشاید} ~~بیشاید~~ را فراموش کرد کم مضبان هم بوده اند
 از حضور باقر خانزاد و سه پسر از سوار و پیاده و تبار
 آمدن او که فوج در از ملک و کن است مناسب نیست
 کرامات و لیاقت پیش ازین تا کید در پناه شده
 که سزاوار افضی برفتن میشود و سلیمان خانزاد و دیگر
 متغیان سزاوار برسانند بلفتحان بنویسد که ایتم
 امری بویکل نوشتن که شصت عام است مناسب است

در واقعہ منوشت من بعد چہین کند فکر امسال پار
 بایستی بی سرانجامی متلایع از خبری یوانست
 داود خانزادہ نائب ظم حیدر آباد میشود بانجا باید
 یا بانجا باید آمد بنظر خان وقایما و پس علیخان
 باید نوشت مکرر بنویسد از خان بہادر چہن باید
 پرسید و حدود متعلقہ بجاگیر داران و فوجداران
 مقرر باید کرد و بی بر قہ و قافلہ را بناید گذشت
 خان بہادر مشارالہ چکار دارد نہ فوجدار و نہ
 مامور باین کار داود خان نیز چہین خود چہر قبول
 نیابت میکرد از پای بندی دیر رسیدن تمدن
 آنچه باشد شاید باشد نوشتہا چہین قلچان بہادر
 داود خان مکرر بداکچوٹیکے سوار و پیادہ و کز بر و

یار علی نصر پستند ^{بجای خود} و خد قویم و خد و خد و
 فی الله حق ^{بجای خود} و کمر ز کفتم شد که نگاه آن
 آگاهان ناکاه و بهیر انگر و بهی شکوه پستند عذاب
 شیخ کمر ز باید زد و نماند تا کید تمام بجز و نوشته
 مصحوب کر ز بر داران پیش منصفی و نصر پستند
 و نقل منصور خان بدست و لی هپنه و و کرده پیش
 یوسف خان بر بند و پند نه بندی نصر پستند خان
 نصر تحبک تم بنایب دیوان نویسد و بخشی تن
 هم بداد و د خان نوشته بد بد شامزاده بسیار سخن
 و مود و بست سر کر شکوه و سعایت و نکرده بلکه خلا
 این از رضامندی و نوشته و اسم نکند و کار خود را
 چنانچه کرده بکند با خیاب قریب پل منار سوار

سوای آنچه در برابر و خاندیس مالوا و غیره میکنند
 تا یک لک میشو و آنچه مرد و خلق عر و الساعه امر
 جواب اولین تحصیل حاصل و اصال و صلیت مراتب
 و همین انجشیمان بعضی رسانند سوای کل کلاب که
 قیمت آن داده میشو دلالت و قیمت ^{برای رضای خدا برتر} لو خیر الله تعالی
 و میوه بقضای مصلی متشرع قیمت شو و آنچه اندیشید
 خوبست اما سخن در اصل نه بندی میرود که با وجو منصب
 کلان بچه کار و چهره در حضور ناظم باشد صد الصد
 تا یکد نبوید اما فوج مغلان که در خاندیس در آید آنچه
 مانده است نیز از دست رعیت چاره میرود مگر ناب
 ایشان هم همراه باشد غایت الله خان بفرزند
 بهادر نبوید که عمل فوجدار اگر خوبست بحال و لا فوجی

بگویم که فوج از تعین بکند موضع را خالصه باید کرد
برادر پسریدم حوم گیر و سپه روز آنه باید کرد و انعام
مقرر می بماند نصف تقسیم بکند و درین باب بفرزند زاده
بهادر بنویسد که هر دم باغراض نفس اماره پراهمراض
کامی نین را مرده و نیکو عمل را بد عمل برای جلب منفعت
اضافه نماید و تسبیح در روع و فقر را اصلاح بخاطر
آزند خود و از پسین تغیر و تبدیل میگرد و باشد
چون خان فیروز بخش خود و تبعاقب پچاقب آن رفته از
فوج او نمی توان آورد شمار خود بحال بالوا باید رفت
نقل پیش خلیج خان بفرستد و تا کید کند پسر هزار
آمد و پیش خود طلیده دلاسا کرده خط به پدرش نوشته
از پسریدن غمخیز خان بهادر بنویسد و دست نمون

انعام داده بنهر پستد رآی العلل علی منقح
 از وجه توقع بالفعل میرانش سوامی خواجه خان از میدان
 بحضور بیاید و خواجه خان با فوج صدر الصدد و محمد
 اشرف در آنجا یا در بنی شاهرک توقف نماید قلعه
 پنجه و متحکم است کار آنها نیست و برسات رسید
 پس از آمدن میرانش آوردن خرس آنچه مناسب شد
 گفته خواهد شد نوشته را بهدایت کیش بدیده چاکیر و
 پریشانست با نجانمی تواند رفت اگر چاکیرش در جمیع حال
 شود و من زنده عالیجاه راضی شود و منبرستیم ایشان
 اینجا و اسبان در سکا بهیفات و داند و وکیل هر طور
 داند برساند این منبر دانه مش غایت الله خان
 بنهر پستد برساند که اگر خلاف مقرر خواهد کرد تغییر

خواهد شد و بکمی مضب معایت میشود و عنایت انداختن
از و پیرسد چون افسه زند زاده بهادر پدر و پسر
مطمئن نبودند لهذا راه چپ که کجرات با پنجا آمدند
اگر راضی باشند بفرستیم عقب آنها بجز جبار و ند باید
رفت زرو غیر آنچه خواهند بطلبند بنا بر ضعف
کم میشود و غافل از وقت در جوانی که چیت تا نشوید
پزندانی که چیت و کلا برای کرمی سگانه خود با طول
کلام و مطالب دارند لافها را خوانده آنچه قابل غرض
باشد بعضی رسانند دریا خود و خواص خود و کوه خود
با غوری که گاین سخن دارد و امر چپند این اندینان
با مانت و دیانت باشد بجا کی سر رشته از دست
دادن از احتیاط و درست خوئی قدیم نظام الملک

که متعلق ایشان بود باجوبی که جده و مادری ایشان میبود
 یا جوبی محمد سلطان که مردم بجهت مندرخان میبود
 اگر خالی باشد خانسان پوتامات بنویسند حقیقه
 معزول و منصوب از روی دفتر غایت الله خان
 بعضی ساند و تجویزات ناظم انجمن خدمات که آنها
 هم در آن شرب نصیب است منظور نمی شود الا بضرورت
 مسوده حسب کم برای گرفتن بنجا و برایشان بقید
 معتد به و قلعه ازنی تمید اینکه او چنیری بروح الله خان
 متوفی درین باب منتهی نوشته چون آن نقح بتکلیف و است
 مانند تا حال تعویق افتاد اما جهت و با هر پان و خیره
 یوم التناو کس شریف نیز است اسان نیز همراه دارد
 پیش خود طلبیده بعضی ساند و بملازمست پیار و در دیوان

منظم بجانب دیوان خاص یکت کس حلت کرده بر
 خانپشامانی خانیه پی سامان خان زاده خان یوز خرب کیم
 نوشته بود جواب سید مواتق شریعت شریف
 غر آنچه انجا باید کرد ناظم وقاضی معین یارند بدعوی
 مقتولان بوزارت خانم کوبید مرد در دست کا طلب
 هم قوم میر محمد الدین محمد تقی نصرانی دیوان تسل از
 جلوس است ظاهر او انکار این کار بکنند دیوان ای تحقیق
 و احقاق بنویسد بالفعل میرفت ^{روز بیست و نهم} رزاق رزاق قائم
 بخود پشمانه اندیشه نیست انشاء الله تعالی پس از
 دوسه ماه که بر سگال براتنگال مگذرد با حمد مکر میر ویم
 شمام می آید ^{کر خواهر است ای پسر} انشاء الله تعالی شخواه چهار کرد و
 اضافیافت یانه مدخل و خارج صوبه بجا پور و کلکند

هم بعضی پس در صورت دیوانگی دیگر باید کرد
 بهتر زوی در نجافیت و دیوانی ایشان بسیار تعدد
 و کهنه لنگ فاسد و کیل موکل نویسد که اگر دیوانه را
 در کار او که کار ایشانست و کاه داشت جدید موقوف
 کند بهتر و الا هیچ کس را نخواهند دیوان کند نوشته
 سر دو اصلای سمعیت و وجودی آنها اعتبار ندارد
 تا حال خیری نوشته پریشان گرسنه و غیره شنا
 فوجداری جاتی نمی آید و واجب الزامه جایگزین
 باید داد که بحال بیاید و جایگزین بعضی از بنگالاجه
 نیست مگر برای پدر بکار آمده نقدی کرده شود یا بهای
 و بنگالاجه را با دهم پست نام کم حاصل انمقدمات
 نظر بر قضیه زمین بسز زمین منظور میشود اما فکر هر صل

ضبط صوبه های پسته و تعاقب پشاقبتان که جای
قرار نتوانند گرفت و چنانچه در ضبط بجای ندر کرده
شوند باید کرد و قسمی که بخاطر آن ندرند زاده
بها و بر پد نویسد اگر خوانند نصف نقد بدینند
که مطلب از دادن پسته بندی کثرت جمعیت نظر
و قلت جمعیت بی حمت است اینها را روح الله جان
جدا کرده پیش او بفرستند و چهره اینها را از مشرف
صطبل گرفته بفرستند و عوض خبیث دیگر بگیرد
کپن ای سورت بخاطر رسید است کار طلبخان نجایان
و اما شخان پسته کدام وجهی دارد اول اول اما دور
خدمات بسیار ثانی نزدیک و مصالح و ارشاد از
همه جهت اولی بجای او دیگر می باید رسید غیر از اعدا

باید خواست خط او را بخواند منصوب بای سلوک پسندید
 باید نوشته باشد جاگیر سابق منصب و شایسته مغرور
 بحال درویشی تمیز طوری نویسنده اما در نمرته بخاطر
 خطور کرده که غم ایشان و هیچ یکی از همیشه بای ایشان
 یا دیگر در عرض و دشت خود را یکم نمی نویسد و حال
 آنکه این خطاب نیست که پدر می گفت چه اسم غایت
 کرده و علی حضرت فردوس مکان جهان نریب یا نویسد که
 بادب قاعده اقرب است از و خاطر چطور
 جمع شود که معقل و مفید است پس اگر جوان باشد بخوبی
 بفهمد و خود پیش فوجدار باشد تعیین نکالایا بها
 شود که بر و اعتماد و خیرت اگر در صوبه خدمت روی نماید
 بتقریب خدمت تعیین شود و بالفعل نخبه بنیاد و پرورد

اضافه هم برای خدمتی خواهد یافت بایستی که بجای
 مغرولان جای میداد چه هم منصب اند که شسته گشته
 آیند و بیاید نیاید برب همیده نشد اگر التماس نماید
 واقعه نویسن باشد که ما را تعلقی نماند دست یار و
 شاید تسوئل نفس باشد اقبال و باراد و بار اقبال
 ختم بلا اقبال ^{شاه اسماعیل} ^{پیر و صیغیر است رضا}
 او موافق شرح شریف بکنان الملوك ذوا و خلوا
 قریه آفند و یا ^{ناظم پیر حضرت با و نبوید اگر}
 نوشته عامل مقرون بصدق باشد منظور و الا لا
 مرا بش بعضی سد و بخشی دوم با و نبوید که چرا
 چنین کرده بکار مت شامزاده آمده عذر تقصیر نخواهد
 فوجداری خود دخیل حد مت قلع داری نمی شود و حکم

بنام قلعه دار چنانچه پیش ازین هم مقرر شده که مردم
 و اطفال و احوال فوجدار را در قلعه بکنند باید نوشت
 الحکم که رفتن باوردن بخاره کلان سیده زود فرست
 چاره بیچاره شدن بحضور نفرستند و خود بیرون باشند
 که نتوانند نزدیک لشکر آمد یا سدر راه رسد شده
 بماند آن و پست کو و ستانرا بفرستد تن و راحت جان
 فرستد از تقسیم قمر قسطنطنیه بفرستد بفرستد
 علی بنعم خیم که اند خیمه از اول کم نشود اگر از آن
 تر نشود و گران تر چهره اشود اگر نتواند که تعبیر باید کرد
 هدایت الله خانزادار و غم باید کرد در اصل مست علی بن
 مناسب باینکار نبود در عمر خود نموده خدمت او
 عدالت صوبجات چون پنهان و کثرت شرکاء بود

اخذ بود بر طرف شده صدر الصدور بعرض پانز
بلا بعد الرحمن باید نوشت و بجا جان که خبر انجا گرفته
آنچه مفتی تجویز کند را ز بند برد باید اسب سر طویل
ایشان منقط شده این سه اسب در نیولا داده شده
باساز نو کران ایشان میزد بشینده شده که نیامیک
شقی شکست فاخته خورده آنچه داشت بر باد واد
بطرف نذر بار آمده وقت استیصال است چنین سلوک
با کافه رعایا و برایا و تجار و پیکنه آنجا و منع میسرات
وامور ممنوعه بدعت بر طبق عدالت عالم آرا و شریعت
خارج چون التماس دور از کار کرده فوج داری حسین آباد
موقوف شد خدمت سابق که نیابت دار الطهر است
بحال فوج داری او بسیار است و زو و طلب فوج

کرده بالغفل تغیر و بهتر از وی فرستادن میسر نیکی
 یا تو بخ باید نوشت شاید اثر کند بوعده وعید سودا
 نماند که دین تجویز بکنند منظور میشود و دیده و دانسته
 ان شاء الله تعالی خرج راسی که ابن اسبیل و فقیر است
 اگر خواهد خدای برتر
 اگر باید داد و داده شود از خزانه سورت ذات نی افرا
 و عمر میکاهد و عمل و حساب پیش می آید شمار آنچه باید
 بدست خدمت بجز و سالان منتهی نموده می شود
 تعینات بکنند که خانه راوند درینولا منصب یافته سخن در
 نگارداشتن انچه جامعه بوجه و چهرت چراغی ز رضاع
 باید کرد و او خود در محل مسافت فیمده بقدر ضرورت
 بدید و احمد نکر بکار مست ان شاء الله خواهد آمد تا آنوقت
 چها و نیما کفار را که در ملک قدیم کرده اند بزند تا یکد

و تحسین سرعت در گرفتن قلعه بحول قوه قوی پیرچ
 بکند و امیدوار غایت و رعایت بادشاهی کند نام
 نویسی فوجداران ضربه مذکور بفرستند فوجدار میوه
 و حصار و رسته نیز اگر نزدیک باشند را بوندی نصیر
 در کابل در جنگ فاغنه و کشته شدن شجاع خان کرده
 بالتماس فرستاد و القار خان بومیدان بامپکش مقرر
 برامشک باید داد و دست نهاد و سیر و میخار و آب
 بسیار خورده و محال جایگزین داران مثل گفتو لا و پواری و
 دیگر محال متصرف و از گشتن شیر فلک خان و پندنیان
 مغرور باغواهی غرور است قلعه داری و قلعه گیری
 کار دیگر است شامزاده بجهت دور را بفرستیم و صدر
 الضد و بعضو باید مضی مضی باید که تلافی و تدارک

گذشته بقدر مقدور بشو و مفصل تحقیق چکمه سیکاکولی
 را بمندری از روی دفتر و زبانی خایج خاسر و حسن قلچیان
 بعضی ساند آسان گیر تا آسان گیرند در اصل این عین
 عین است باید که نباشد که بی پشت و محرز
 نمی شود و در امور حسابی موافق معمول ناظران زبانشان
 عمل نماید و راضی بخلاف آن نباشد و عمل یار و نقل
 نوشته دیوان مذکور از یار علی کبر و فکر پرکانت
 باید کرد و دیوان میخواهد بلا نور سپاید و چون آنجا هم کار
 رخصت نمیکند چیزی دیوان لا بنور بنویسد که حقیقه
 پرکانت قبول ایشان هملا خطه بنویسد ابوالحسن
 حیدر آبادی گفته که بایرانیاں کار مالی نباید داد که
 تنگه یعنی زرازی نهاده است آید از موده را نباید

از نمود مصرع من جرب المحرب حلت به السلامه
 هر که بیاورد از مود و رانند و بوی است بر شایع کردن و
 اکثر آن اخبار سماعی است و لک بعد از آنکه در آنجا
 سران از خان باقر خان قافله بی جنگ آمدند
 و صدر الصد و رجب در کده رفت و بخشی سوم آمد
 مصرع شنید که بود مانند دین با نقل پیش دیوان
 بنویسد و بقصدی و سید سعد الله مفصل نویسد
 که چنین مقدمات بعرض میرسد و میرسد آنچه میداند
 میرسد وقت رسیدن نامعلوم و آنچه در پیش است
 معلوم جواب باصواب مفصل نویسد فکر بر اصل همان است
 که گفته شده برای انجام کسی باید بشناخ و
 بنویسد که چون و دیوان باو شایسته است برای ضبط
 و رفتن و ماندن آنچه بگوید بمل سار و خود و رجا

خوشتر است و که عمل نتواند کرد و دیگر که خواهد کرد و در تیسر
 و سحر مد و ملک قدیم جاگیر دارد و مفتای سماوی و
 ارضی حکم حاکم علی الاطلاق است و در ملک و کون و خواص و صلوات
 مذمت که نام نقصان بعیر از کفایت خرج آنجا شده و خوا
 طلب از باستانی بدید تغییر و تبدیل بوجه میشود و فی الحقیقه
 جواب با صواب پشتر شده نوشته آنها را هم خواندیم
 اگر خاطر از هم پشتری و فساد اینان جمع شود و محکما آنها را
 میتوان پس و در حسابی در حصول بانقده داد اما
 معلوم نیست که چقدر باید داد از جمله مفت مزار که انعام
 شده بکنار مزار که از جمله و هب مزار که در آینده پذیرایی
 یافته بطلبه باری آنچه درین چند سال متصرف شده
 از چپو چمن و رود و دراز روی کاغذ دفتر از و باید گرفت

و نیک باید گرفت زیاده برین کار فرمائیت مروت
بجذب جواب نشان نبویش که نشان علی رسید و از
نظر انور که شتابت اعتبار خان خدمت خوب که ده و شکوه
بجز فرستادن نقل نشان علی نکرد و وسعت سپیدانه و نور
الحق خیزی نوشته اند و در قرآن مجید کاظمین الغیظ را
وصف و الله انحصار را ذم کرده اند اعطوا ما سئتم
چونم و با جبریت و قوف کار خود خوب را رویند
خدمت کرکیراتی فرمایش کجرات بحال ماند و بسا
مخلصان مرحوم دیوانیان خدمت فوجدارانی ملوکه
که داده اند و و جهش بخاطر در نیولانیت بدیکری شد
در بنا در جانب ایران یزانیان نو آمده خدمت می توان
داد اگر منصوب خوب نکرد بدیکری میسم بعضی بساند

سمه وقت نظر بر مال کار و حاضر داشتن کردگار بخاند
و آخرت و کور و قیامت باید که فانی فی الله و غیر
و بخشیدن قاضی و مفتی که باشند بدست آنها حجت
مدعیان میرا اهرادیر و ز سر بیاوردند که چکن بر
رو ویدکی بداد و این سر بد کفایتان البته باید برود
که دیوان است و سر انجام لوازم قلعه گیری و متعلق شد
یوسف خان اگر نزد یک باشد آنجا و الا میرانش تجار فجار
برای خود میگویند مابرای ضبط خود و ضرر یا نفع آنها را
توانیم از دست داد و یا شتاهم برای هیچ در مانده
شده و از عهد و اینکار نیست توان آبد آنچه دارند باید
گرفت بسببستی عمل عمال کار بندر و بمنزل اردوش
منصب و پاسبانی وضع با صفات دیگر که ضرورت

از خواب پندار پیدا کند و الا اخر الد والکی انشا الله
 بوجه این میشود ^{که} لا یكلف الله نفسا الا وسعها انشا الله
 الله تعالی غفریب میرسد و تدارک و تلافی میشود لا
 حول ولا قوة الا بالله اگر چه شکوه از نوشته غیر نایب
 خدمتکار خان بعرض سیده اما دیگر خیری بعرض سیده
 تاکید نبوی که کار با صلاح پاید و با نجا با بخشند
 و وفرد فرستاده منظور را بفراستد اصلاح این سوده
 از دست نیکی آید فکر بر اصل این سوده باید کرد با فعل
 آنچه او فهمیده بعبارتی تکلف نوشته بفراستد تا توان
 ساخت و اگر خوب نفهمیده نوشته بفراستیم انشا الله
 استیعان فاین پی فایده این را از من و تسان پرو
 بنزد امام الدین حسن خورون پنهان کردن اردو محمد

معظم عریضه بنویسد و قتل این نوشته بفرستد: بآکه وفا
کرد که باما کند لاشی نه یک تقصیر بالفعل عاملی که پیش فایض
فرستاده بودیم و نوشته خلاصی که اینجا ضامن داد
کرفته شد و قتل ^{عنه} بدار اصل خوجه سیربان عمل
نذارند چنانکه ^{بپایان} بجا بپایان بنویسد که در تعلقه او دخل
نکند و امداد و کمک و لازم و اسم داند از واقعه اینجا
چنین طایر شدن است شما صوبه دار حبیب اگر دیدید خصوصاً
صوبه بهنگال که خواه آنجا چشم آنجا میشود و برای جدای
موقوف بحکم میدارند موده پرکنه چند است خواهند
خود بگیرند خواهند بهین شیر یک یا میر احمد خان بهیند و بخون
اضافه بکنند شمارند منظور خواهد شد و دیوان میر
الامیر خوجه سر است خوجه را اگر بضرورت باید کار فرمود

در حضور باشند عامل عمل جایی نباید کرد و گفته گفته من شکر
 بسیار گویند که خود بخند پیری و صد حسرتین گفته اند
 فارغی ازت در جوانی که چیت تا کشوی پزند آینه
 که چیت معذور معذور معذور باغ طاهره در
 فانیست دور است از محمد شاه و نورالحی پسند کار
 دارالانشاء متعلق بدیوان است فاضلخان مرحوم
 چون بکار آشنا و بجهت بوده و بیماری کبرنیوان
 معلوم با و اکثر فرموده می شد چون جز خدمت
 آن معتمد است بدستور مقرر میگردد باشد بالفعل فرمان
 قلعه دار معزول ترنیکه یاسینده نفرستند اضافه
 منصب انعام و خدمت فوجداری جوینور و غیره
 که در تصرف کشتی میطور است از نوشته امیرالامرا

بالقابہ معلوم نماید درخور حسن خدمت امیدوار نتایج بجا
 دار و نفع کپهری است معضای خدمت مذکور کرده دوم
 راست و درست مقرر باید کرد نام نویسی در قحط الرجال
 لابد باید کرد مآرد فرود است دست از و بر ندارد و
 ثانیاً مکیر و یا نکتہ آفرین تفصیل آنچه بدست آورده نبوسید
 با و داده می شود برای چکوری شیر حمید خوبست و کدک
 نزدیکیست سربندی و بدید اخلاص خان بجای خود باشد
 بسیار پریشانست پیش منضبان و منجورند لا یا شایسته
 کم منصبیاید برای قی خود مکیر مکیر و برادرانشان همست
 اما او چه کرد که این بکند و کار است فوجداری کزنما
 بجا پور و فوجداری امتیاز کرده ادونی آنچه از ضرر حاصل
 تا رسیدن این نوشته موافق نوشته پوات میبر

عمارت و ادجری من بعد هیچ ندید که از ترک آن مخوف
 رحمت سبحان حکم شده که خرج نمایند که پیرا نشینند و با قصد
 حال مخفی این گفت و گو باید کرد آنچه نوشته اند اگر عمل
 پاید و متصدی بند مرض القلب آشته باشد شاید
 کار با صلاح آید ^{و کلاً علی الله استعین} ^{برای خود} مرد و مقصد
 معروضه جواب طلبست و ضروری آنچه بخاطر او برسد
 بنویسد با جواب با صواب گفته شود و منظور شد بی اعتدال
 و وصول پشش سهلست پی دینی بدعت و اغوای مردم
 و کمر اسی را محکم بگیرد و بداند سخن دیگری را میطلوبی مطلقاً
 میسوغ نه چون اصلاح شورش سپاه شده و اعتماد تمام
 بر او دارند چه باید کرد که حقیقت ظلم ظالم که ^{یوم القیام}
 ظلمات بر ایشان ظاهر شود و جاگیر بداند بسزای ^{و علی}

قول مساعدت ما یافتن جا گیر دو سه سپهر دیگر بدین
 بجای اصالت مبارز از سلطانی که گران میشود تا حال
 عرضه داشت نرسیده اما پیش ازین بعض رسیده که
 میخواستند بدین تفاوت یافت هم چنین باقی کار دیگر
 بود و الحال کار دیگر است بهر حال از تو چنان مرچه خواهد
 از خسته بنیاد و دولت آباد که همه خسرو افروست پیکر
 سپاسان خایق زرنگاهشتن میدانند و نه صرف محل
 و نه برکت در مال میباشد از نظر بگذرد برای میر سامان
 فرزند عزیز از تعمیر آقا پیک که اخراج شده بحرین
 میفرستیم عجب کاری بر پر روح روح دوم کرد پس
 رفتن بر بانور موقوف خواهد شد اما الحال چون خوب
 با ایشان مقرر شده خود بر و ندیاد و الفقار خان

بفرستند و خان عالم و چپنگ را بطلبند قضیه این
بر سر زمین بحضور پسر گاه پاید ظاهر او تم تغییر میشود
که بجز در پسیدن آنجا تقریر دیوان بعد از دست تمام کرد
غرض که بر خرد سالان مطلق و وضع آنها اصلا اعتماد نیست

الّا ماشاء الله انما بقدر و اما الله رجوع چون چه حرات و چه
غفلت است برای فانی فیل کثیر بانی از دست

داون شعر فان ما رقی بالسوء ما تعظت من حبلها
نشد برایشی الهرم اینها زمیندارند و وطن دارند
قیام مع الفارق اما چون ناظم شکوه نوشته یعقوب خان
بهر عبد الرحیم پسر شیر افغان که سید زاده و طالب

علم و این شده قریب به هزار و پیرامه واریده
بجوایری فروخته از دیر پس و پیکر دو با اینهاست

بفرماید که کندم نما و جوشه و شند و زرانند و دنیا بت
 نامم است نه اصالت با و آنچه باید بنویسد ^{در دست و}
 نویسنده قایم بغیر خدمت بحال کنایند و خاست
 مصر غم دین خور که چشم غم دینست ^{چون نقطه را}
 از قلم دوزبان پیربان بسته نوشته شد تا نگاه کرده
 یکانه و پیکانه یکسان شده اند براندن بر آوردن فقط
 اکتفا کرده باشند و به بندند که کس مغش براندن و
 نمی شود تدبیر ^{چون} قلم ^{چون} نصیحت ^{چون} ناکاه ^{چون} صبح ^{چون} تاشبون
 و زون بگاه و کرفتن انداخته و بهیر نخند متبینه
 نمی شوند و از سپروانیکر دند سراسر از خان جمعی که از
 فوج خان فیروز خجک می آیند میسر پتیم و ذوالفقار
 خان سیده باشد بر بزرگوار و دیوان و نجشی و پوتا

الامور برای ضبط اموال و باید نوشتن سوای تبه بساط
 ملبوس و مفروش و مسی آلات و غورالات و مطعوم
 و مشروب نوشته شده بود که بنابر قحط الرجال مقرر
 می شود و هر چه باشد نام مرد به از مرد اگر شمشیر خان معتمد
 شود بهتر برای یوانی حیث در آبا و میر قایما خوبست
 یا شیخ خان اگر پای چسب نباشد و پاک باشد از ماست
 نه خدا و باقی تعصیر تعصیر تعصیر ^{رضنا بقضا الله}
 و سئل الفضل دست و پایی باید زد و یا حان بعر
 رساند و او را رجه پر کفایت مطلوب دیده و دانسته
 بفرستد کمان بواب المان بود شراکت لفظی تپمال
 مال النفس الله یوسف خان یا یکدیگر که کم مرض باشد
 و رعیت از آن نباشد مقرر کنند سابق خوشیان چه

یا قه اندناست خا نیسان مشرف محل عرض سازد بخواجه
 موسی بگوید که مقرر نماید دار و نعل بسیار وارد و دیگر
 میشود و ضرب یوم غد فراموش لغت الله علی الکذابین
 مال حواست باری از خان اوده باید گرفت این
 القس لا ماره بالیو و برین شتای لوح اعتماد نیست
 آنچه از قسیم نوشتن شتای غرضمند ان بدش آن معتمد
 میفرستیم هر طور داند عمل آورد و العذر عمت
 رسول الله مقبول مکرر معذور و عذر خواسته فی الواقع
 از ماست که بر ماست بقیه تقیه را چه نویسد که مقصد
 مشهد و العتب عند الله ای الله و اما الله را چه خوان
 اگر چند قباله و حکما که بخلاف قانون شرع باشند بدست
 آید بفرستند بیشتر بخاطر خطور نموده بود اینها نمیدانند

اگر زبونی عمل و که سابق داشت ظاهر شده او او
 والا یعقوب خان برای غار پوزر ماینه و محمد آباد و دیگر
 والا چون پوزر بناظم و پسر شش کال این تجویرها برای
 قحط الرجال است والا چرا شود. انکی را اگر پیش من
 با الوسی باشد بهتر والا پیکر پوزر خرید بهمه و ارشان
 میتوان او را کار بسیار است رفتن او نمی شود
 کارشته بفرستد یا این جا کیر دار و فوج را تعیین کند
 پم رض و غیره میدانستیم اما کلا دفعه آخر منفعت بخار
 در اصلاح بندر و جریان او بخطر است نوشته پسید
 سعادت هم برخلاف این آمده. از این پرسیده شد
 طابع علم ما و را الهی است جواب بسلامت حکیم میگوید
 آنچه دار و غم که ایرانیست و منظور کمال نوشته و رسید

بعض پانذیکی از پسر دو یا تعدادی صفا قضا
 می‌چرخد باید عمل آید بدید و پیکر و اگر انجا از موجودیت
 فناء و الا از حضور فرستاده شود من می‌گویم
 زیان کن با فکر سو دباش ملائی از فرصت بخر در هر چه
 باشی زود باش مرده بلا ز من بلا یعنی دنیا دار و دنیا
 مرد نو این لاری بازاری حلفی مستحشینه
 کی بود مانند دین بهتر از وی می‌فرستیم ^{تغییر}
 تعالی خزان را با بدتره برادر حبس و منده خان کبر
 بقدر مقتدر و موجودات دیده بدید بخان بخان
 که اگر چه طلب این مردم بسیار است اما تمام نمی‌شود
 بنایستی داد آنچه مردم می‌گویند نیست که ناظم مشرب
 یکجا یک کرد و زو چیه سبع کرده بود و ^و

و این را از آسمان تا از زمین جو و جوئی و دید لیکن دست کا
 حکومت و عیست زیر میریزند و قندهار و کابل کیت
 که لا بگوید از ^{پنج} ولایت ^{پنج} خاچه اندیشیده خوبت اگر
 پیش برود و از قوه بغل آید عنایت الله خان بغضمد
 و بعضی ساند و به تاخیر و کم دادن صفت الحال و سلیه
 او امیر الامر اند بعضی ساینده و جواب شنیده جمع
 بنکیر و کاند پور درین و پال عمل او و پال متصل و پال
 کامل و محل بعضی ساند زیارت قورنیا مکر و مست
 بناج و ساری آب پاش دره با محل خواهند بروند بقایه
 قاضی منویش حکم حاکم حقی کافیت عجب از قاضی
 که فاضل است مقصود میگویند حکام موفق که غار جمعه
 میگردند برای محافظت خود ساخته اند بر دارند با مصا

که در مسجد خرج شده وقف شده جای دیگر نباید برود
بنیاد همان مسجد یا در مساجد دیگر در زیر زمین بکنند
به بجه و مند خان خیر بکنند که فردا از منزل در استیصال
رفته پاره مردم همه کس را مثل خود میدانند ملحق است
بکیش خود پیدا در بخدشی که دارد بحال پنجابی تلاش شرط
و اگر کار در آن طرف باشد و رعایت دیگر کرده شود
برای مطلب دیگر طلب شد در آن وقت از خاطر رفت
الحال باید آمد بکر مخان نبویش که سعادت ریاست
حرمین حرمین از نعمای غیر مترقب است مادر را در خطر
و آنجا پر خطر فهمیده برود اگر امسال مادر سخت لافه رفته
از دوی حقوق مرخص شود و سر انجام خود اسم زیاد و از
بکنند اولی الهی لا یکنی الی یعنی طریقه عین لا اقل من

اول نخت حرمین تجرین که نوپم میگذرد دوم
مراجعت دار الخلافه آخر بصورت تقطیع باید جانبط
و جمیع ابواب یا دتخان نبوی را مانند که دیوان
نوشته ازین نوشتن طایفه میشود سازکاری من مشکل
اگر دیوان را تذکر و قضا و الا و دیگر میاید و دتخان شاید
والد را خبر نیست اینم نمیتوان گفتن ^{بایک} بالفعل خدمت
چونیه را خود تغییر باید کرد و قضا و اقا بصدر الصدو
باید انداخت ^{اما الله و اما الله را چون} چون از مرگ
او دختران شنیده اند ترک او در سر کار یکم امانت
نکا بهار و تابش نواند و ترک قسمت شود بقضای
حدث شریف الدین البصیحه نوشته می شود والا
در چین خدمت و صفات محمود و امجد مومنین شریف

و بر مدعا بنده و شاید و ایلم نوشته که در جواب نوشته
می شود و بگویند نیست داده باشد نقل بالمصدر هیچ ضرر
نیست جواب مکتب مجمل کافیت فخر بن علی البیت
از عمت طابت و العذر مسموع قیاس مع الفاضل
بر کمال بسیار شود و خوش آید و عذر خواهی نشین شود و حاجت کند و مستی از ساق
نمیخواهیم که از بیت المال مسکین بدهیم و استحقاق
چیزی بکیریم بطریق مطور بعمل می آید تا یوم بلی الله
چه شود و لابد و انا الله راجعون اما ایشان را باین
کاری نیست باید که خرج بقاعده و مشروع بکنند در خانه
اگر کس است که حرف بس است و ای جان بد مال بایان
چون خواهد که مسلمان پسر و بصالحان سدا این ایسیا
بخواند فاطر السموات و الارض است و فی الدنيا
و الاخره و فی مملکتها و تحقیق ما لصالحین مسیح الاسلام
و در هر حالت بر میزان حق و چون تمام و در فی

اَوَامُّ اللّٰهِ بِرُكَاةٍ بِرُفْعِ مَبَارَكٍ رَا نَدِ چُون مَهْتِر بُو صَف
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرْ جَن مَنجُو اَنْدَ فَلَطِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ
 اَللّٰهُ زَارِ زَارِ مِيكَر سِيَتِ وَ مِيكَر سِيَتِ اَللّٰهُ اَكْرَ چِه مَرَا بَدِشَا
 دَا دِي خُو اِستِ تَو بُو وَ خُو اِستِ مَن نَبُو وَ مَقْصُو دَا كَمَكِه مَرَا
 فَر دَا بِي قِيَامَتِ دَرْ مِيَانِ بَا دِشَا بَا نِ بَر نَدَا رِي بَلَكِه
 دَرْ مِيَانِ دَرْ وِشَانِ هَا كَا نِ اَزَا وِلِيَا وَ اَبِيَا
 بَر اَنگِي زِي كِه مَن بِيَا رِه مِيَكِي نِ ضَعِيفِ طَاقَتِ اَن نَدَامِ
 كِه مِيَا نِ بَا دِشَا بَا نِ مُلُوكَا نِ حَشَرِ مَن كَمِي فَضْلِ الْفَوَا
 طِيفِ وَ شَيْخِ نَظَايِمِ الدِّيْنِ قُتُبِ سِرِّ سِرِّ قَالِ سَوِي
 اَللّٰهُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَامٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّي مُسْكِنٌ
 وَ مَسْكِيٌّ وَ اَحْمَدٌ فِيْ رُزْمَةِ الْمَسَاكِيْنِ اَمِيْنُ
 كِتَابَةُ الْفَقِيْرِ ضَعْفِ الْعَبَا كِه مُحَمَّدِ نَبَا دَرْ سَجِّ مُحَمَّدِ عَفِيْرُ دَوُو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عيّن عليّ هذا العمل
وحيث دارد

اول الله ابي عمر غرق معصرا الجحيف ونوش

نیزت سطره مقدره حیدیه علیکم نایب

و معوقانی بجای غصبیالی بنیر از النجی بانی درگاه

مرحمت و غفرای تاه نیست در صراح لوی الهی

نزد فرزند از جند پاوشا نهاده عیالجه است

روم الکبر چهار پر و کور و کور از وجه کلاه روزگار

محمد ادر است بکینه و صرف کفنی ای بکاره نمایند

نحوه از وجه کاس قوالی در صراحی است

بغیر اید بند از بی راه که زر گشت قوالی نزد

